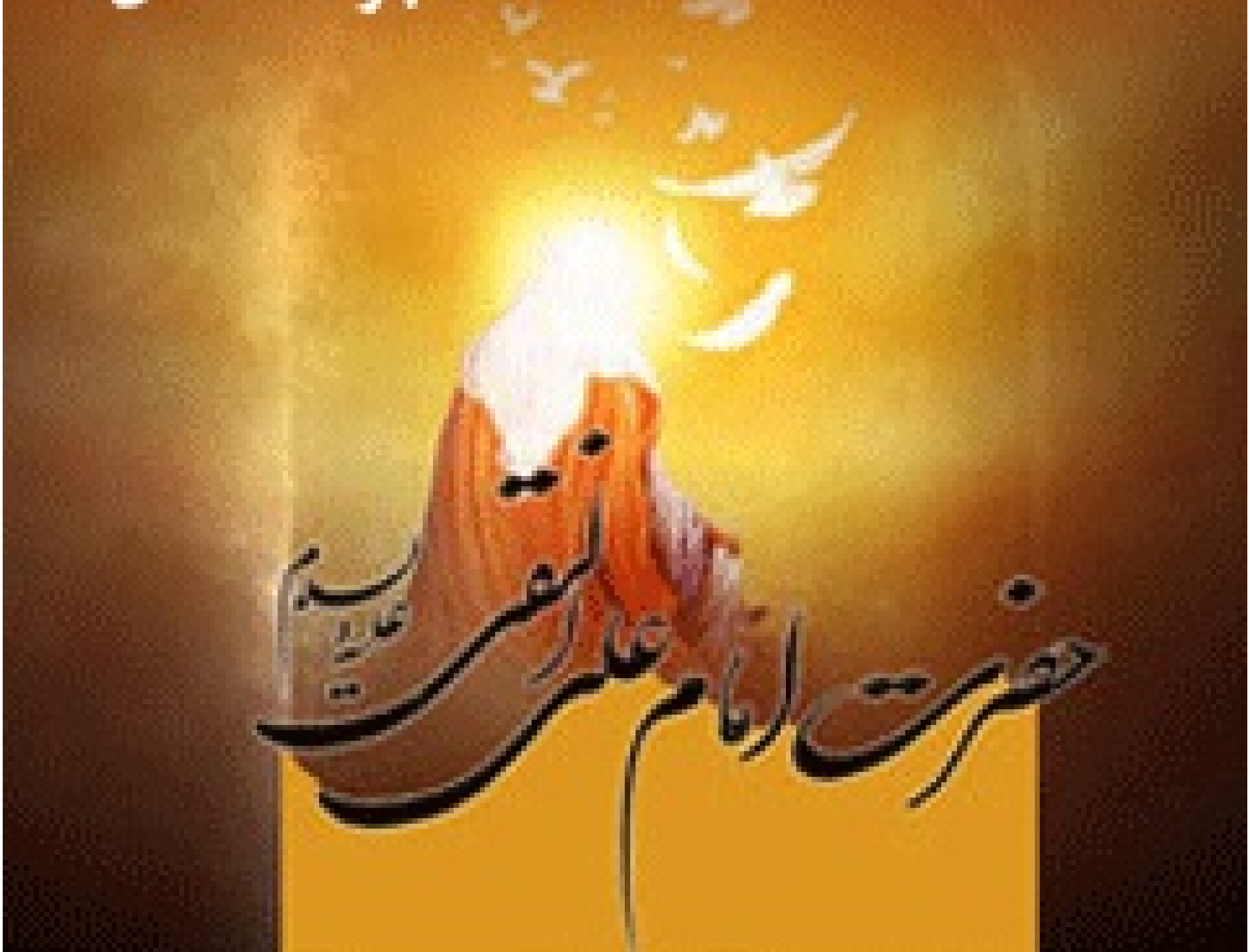
معصوم دوازدهم

امام هادی علیه السلام

جواد فاضل



بسم الله الرحمن الرحیم

معصوم دوازدهم امام هادی علیه السلام

نویسنده:

جواد فاضل

ناشر چاپی:

آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معصوم دوازدهم امام هادی علیه السلام

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۹۲۹۷۵

عنوان و نام پدیدآور : معصوم دوازدهم امام هادی علیه السلام [جزوه] – جواد فاضل : خلاصه ای از تاریخ آن حضرت

وضعیت نشر : [قم: آستانه مقدسه قم، واحد احکام شرعی، ××۱۳].

مشخصات ظاهری : ۱۳ص.: جدول، نمودار

یادداشت : این جزوه از مجموعه « نورالانوار فی تاریخ الائمه الاطهار » است.

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم چون بنای نگارنده در تألیف این روایات عالیات بر اختصار قرار دارد و در آغاز این سلسلهٔ الذهب توضیح داده‌ایم شرح زندگانی پنج تن از معصومین علیهم‌السلام را در این جلد گنجانیده‌ایم. حاجتی به تکرار نیست زیرا گفته‌ایم که قلم‌های ضعیف و فکرهای کوتاه و حال آشفته‌ی ما از عهده‌ی شرح زندگانی معصومین علیهم‌السلام بر نخواهد آمد و در این راه ادعاها جز صرف ادعا معنی دیگری ندارند. معصومین اسلام. این چهارده شخصیت مشعشع و مقدس از آن اسم‌های عادی نیستند که در قلب ما بگنجند و بالغت ما تفسیر و بیان شوند. یک زبان خواهم به پهنای فلک تا بگویم شرح آن رشک ملک ولی کو آن زبان که مانند فلک پهناور باشد تا ما بتوانیم گفتنی‌ها را باز گوئیم و ائمه‌ی اطهار خود را آنطور که شایسته‌ی شأن و مقامشان است به دنیای خود بشناسانیم. موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الجواد و علی بن محمد النقی و حسن بن علی العسکری صلوات الله علیهم اجمعین در دوران زندگانی خود با روزگاری معاصر بوده‌اند که حکومت [صفحه ۲] اسلام در مشت مردمی فرومایه و دائم الخمر و فاسق و فاجر اداره می‌یافت. آل‌عباس بر کرسی خلافت قرار داشتند و ترک‌های برده و زر خرید به نام آنان امروز نهی می‌دادند. در حقیقت این غلامان گمنام و مجهول النسب که از آسیای صغیر به بغداد راه یافته بودند بر مسلمانان خلافت و امارت می‌راندند. هر چند که آل عباس خود در فکر و دانش و زهد و صلاح امتیازی بر غلامان ترک نداشتند ولی این قدر بود که نشبتشان با خاندان نبوت مسلم بود. بنی‌عباس از بنی‌هاشم بودند ولی ترک‌های زر خرید که مخلوط مکروهی از اسلام و آریا را تشکیل می‌دادند زمام امور را به مشت گرفته بودند و بر مال و جان مردم حکومت می‌کردند. این گناه بنی‌عباس بود که بیگانه را به حریم حرم راه داده بودند و اگر حق بجوئیم و حق بگوئیم باید این مسخره‌ی دردناک را به حساب اولیای سیفه‌ی بنی‌ساعده بگذاریم. دستگاه امیرالمؤمنین سازی ابوحفض عمر بن خطاب کار خلافت مسلمانان را به جائی کشانیده که پس از انقراض آل عباس خلافت مسلمانان از خاک عربستان به قسطنطنیه و اسلامبول کشیده شد و آل عثمان با آن قبایح و فجایع که در زندگی داشتند خود را امام شمردند و به نام خلافت بر منبر رسول اکرم نشستند. موذننا ترکی و هندی خطیبنا تعالو علی السلام تبکی و نلطم این شاعر که به اذان گوئی ترک‌ها رضا نمی‌داد خوب بود امامت ترک‌ها را می‌دید و باب عالی اسلامبول را مقر امیرالمؤمنین‌های ترک می‌یافت. [صفحه ۳] ما در این کتاب خواهیم دید که ائمه‌ی بر حق اسلام «این پنج معصوم (در زمان بنی‌عباس از عهد هارون تا عهد معتمد چه‌ها کشیده‌اند چه فشارها و ظلم‌ها دیده‌اند و معهذا شعشه و درخشش خویش را در فروغ حقیقت خویش نگاه داشته‌اند. یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره المشرکون. و به همین دلیل عقیده‌ی ما بر حق و خلاف این عقیده هر چه باشد و از هر که باشد بر باطل است. ربنا حکم بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الحاکمین در پایان این مقدمه سزاوار است که از درگاه پروردگار متعال توفیق مؤسسه‌ی سودمند علمی و مدیر محترمش آقای علی‌اکبر علمی را

مسئلت بدارم زیرا ناشر این آثار آموزنده و هدایت کننده همین مؤسسه‌ی گرانمایه است.

پیشگفتار

در نیمه‌ی ماه ذی‌الحجه سال دویست و دوازده نخستین فرزند امام ابوجعفر محمد الجواد علیه‌السلام به دنیا آمد. امام تقی این پسر را به نام پـدرش ابوالحسن علی الرضا «علی» نامیـد و کنیت پدر خود را نیز به وی داد و چون امام رضا ابوالحسن ثانی می‌نامیدند کنیت امـام علی بن محمـد ابوالحسن ثـالث شـده بود. ابوالحسن ثـالث علی بن محمـد به القـاب «هادی» و «تقی» و «ابن‌الرضا» مشـهور بود. عنوان ابن‌الرضـا عنوانی بود که وی را میـان خـاصه و عامه «هر دو فرقه» معروف می‌داشت. عنوان «ابن‌الرضا» به همان تفصـیل که در گذشـته بیـان کردیم در نسل امام علی الرضا درخشان‌ترین عنوان‌ها بود. [صـفحه ۱۷۳] امام جواد جز فرزندانش علی و موسـی پسر دیگری نـداشت و از آنجائی که میـان امام علی النقی الهادی و موسـی مبرقع در فضل و زهـد و تقوی و علم و فقه از وجود تا عـدم فاصـله و تفاوت بود برای هیـچ انسانی این شـبهه پدیـد نمی‌آمد که موسـی مبرقع در مقام امامت رقیب برادرش ابوالحسن علی النقی باشد. بنابراین ضـرورتی نیست در اثبات امامت امام هادی به احتجاج و استدلال بپردازیم. ولی معهذا به خاطر یمن و برکت این چند خبر را در این کتاب ذکر می‌کنیم. اسـماعیل بن مهران می‌گوید: - وقتی برای نخستین بار امام محمد جواد از حجاز به عراق عزیمت می‌فرمود حضور مقدسـش را ادراک کردم و چون خودم سـفر عراق را برای خاندان نبوت سـفر شومی می‌شـمردم گفتم یابن رسول الله جعلت فـداک انی خـائف علیـک فی هـذا لوجه فـالی من الامرک تشویش خاطرم را به عرض رسانیـدم و از امام آینـده جسـتجو کردم. محمد بن علی الجواد صـلوات الله علیهما بروی من خندید و فرمود: - نترس. این سـفری بود که امام به دعوت مأمون از مدینه به عراق می‌رفت ولی در سـفر دوم که به دعوت معتصم مـدینه را ترک می‌فرمود به من گفت: عنـد هذه تحاف علی الامر من بعدی الی علی. - سـفر تشـویش انگیز این سـفر است. و میراث امـامت پس از من در دست فرزنـدم علی است. حیرانی تعریـف می‌کنـد. [صفحه ۱۷۴] - من در آستانسـرای امام ابوجعفر جواد افتخار دربانی داشـتم. احمد بن محمد اشعری برای پرسش از حال امام به آنجا آمده بود. میان امام و ابوجعفر و احمد اشـعری رسولی میانجی‌گری می‌کرد. رسول. که مردی محرم بود آمده بود با احمد بن محمد صحبت کند. این دو نفر در مقامی قرار داشـتند که سخنانشان را می‌توانستم بشنوم میانجی آمد و گفت: ان مولاک یقرئک السلام و یقول لـک انی مـاض و الامر صائر الی ابنی علی و له علیکم بعـدی ما کان لی علیکم بعـدانی. امام ابوجعفر جواد در آخرین لحظات زنـدگی به احمـد اشـعری پیـام فرسـتاد که من از این جهان خواهم رفت و مقام خود را به پسـرم علی وا می‌گـذارم و پسـرم علی آن موقعیت را در میان پیروان ما دارد که من پس از پدرم علی الرضا میان آنان داشـته‌ام. به قول شیخ سدید و سعید ما مفید اعلی الله فی الفردوس درجتـه مـا را حـاجتی بـدین نیست که در اثبـات امـامت امـام ابـوالحسن علی هـادی به تحقیـق و اسـتدلال اقـدام کنیم زیرا ابوالحسن هادی علیه الصـلوات و السـلام پس از پدر خود مشـعشع‌ترین و شامخ‌ترین شخصیت‌های اسلام بود به علاوه هیچکس پس از امـام جواد دعوی امـامت نـداشت تـا میـان امـام بـا او به مقایسه و موازنه حاجت افتـد. ما را اجماع طایفه‌ی ناجیه‌ی امامیه اعلی الله کلمتها در این باره کفایت است.

محو شدگان

در دومین سال سلطنت معتصم امام جواد از دنیا رحلت فرمود و معتصم خود هشت سال بر سریر خلافت جای داشت و پس از هشت سـال خلافت در قصـر معروفش «قصـر خاقانی» دیـده از جهان فروبست. [صـفحه ۱۷۵] و در «جوشـق» به خـاک سـپرده شـد. وی را «ابراهیم ثمانی» می‌نامیدنـد زیرا زندگانی او با عدد هشت رابطه شـگفت انگیزی داشت. ابواسـحاق ابراهیم معتصم هشـتمین خلیفه از آل عبـاس بود. به وقت مرگ چهـل و هشت سـال داشت و مـدت خلافتش هشت سال و هشت ماه بود. از وی پس از مرگ هشـت

هزار سکه‌ی طلا و دوازده ملیون درهم به جا مانده بود. معتصم هشت هزار اسب هشت هزار قاطر داشت. هشت هزار غلام و هشت هزار کنیز از مال خود خریده بود. و هنگام مرگ هشت پسر و هشت دختر داشت. و به همین جهت به «پدر هشت» معروف شده بود. در زمان معتصم حسین افشین و بابک خرم دین و مازیار مازندرانی قیام کردند و با دست او به قتل رسیدند. قصر سامرا را نیز او بنیان کرد. و نیز در زمان معتصم ترک‌ها به دستگاه خلافت عباسی رخنه کردند. خاقان ترک که پدر فتح و عبدالله شخصیت‌های سرشناس دوران عباسی است در عهد معتصم به مقام وزارت و صدرات رسید. معتصم در مدت خلافت خود عموریه را از متصرفات رم فتح کرد. مردی سفاک و مخوف بود. در راه تحکیم سلطنت خود از هیچ فشار و ظلمی ابا نداشت. عباس بن عبدالله مأمون برادرزاده‌ی او که بر ضد او قیام کرده بود در حبس او جان سپرد. [صفحه ۱۷۶] سلطنت را به زیر پا کشید. واثق مدت پنج سال خلافت کرد ولی در این پنج سال جز شهوترانی و حظ نفس کاری صورت نداد. این مرد جنگ و سیاست نبود. گفته می‌شود که در راه تقویت شهوت خود فدا شد. هارون واثق پسر ابراهیم معتصم در سال دویست و سی و دو در قصر سامرا بدرود زندگی گفت و خلافت پس از او به برادرش جعفر متوکل رسید. هارون به هنگام مرگ مردی سی و شش ساله بود اهل شعر و ادب بود. و مثل پدرش معتصم جلال و مهابت جالبی داشت. جعفر متوکل هم از محو شدگان بنی عباس است. این جعفر دومین پسر معتصم بود که در ماه ذی‌الحجه‌ی سال دویست و سی و دو. روز مرگ برادرش بر تخت خلافت نشست. جعفر در زمان برادرش مردی مطرود و مغضوب بود. در آن روزها که هارون واثق مریض محتضر بود جعفر در زندان بسر می‌برد و با کوشش‌های محمد بن عبدالملك زیات وزیر وقت بنا بود اعدام شود اما خدا نخواست. هارون واثق مرد و جعفر متوکل به جایش نشست و نخستین فرمانی که به دست اجرا سپرد اعدام محمد بن عبدالملك زیات بود. جعفر متوکل پلیدترین و آلوده‌ترین و بدنام‌ترین خلفای آل عباس است. این موجود ناقص و مریض عداوت بی‌جا و بی‌جهت و در عین حال بی‌حد و حصری نسبت به امیرالمومنین علی علیه‌السلام و فرزندانش [صفحه ۱۷۷] نشان می‌داد تا آنجا که دلقك در بار او العیاذ با الله امیرالمومنین علی را وسیله‌ی مسخرگی خود قرار می‌داد و او را می‌خندانید. متوکل نخستین و آخرین خلیفه‌ی عباسی بود که دستور داده بود قبر مقدس و مطهر ابوعبدالله الحسین ارواحنا فداه را بشکافند و بر تربت نازنینش آب و گاو ببندند. البته این عمل فجیع و شنیع در زمان هارون الرشید اقدام شده بود ولی با دست متوکل به منتهای قبح و شناعتش رسیده بود. جعفر متوکل که مردی زن‌باز و زن صفت بود عارضه‌ی منحرف دیگری هم داشت که نگارنده‌ی این یاداشت‌ها از ذکرش با صراحت خودداری می‌کند زیرا قلم خود را شریف‌تر از ذکر این پلیدیها و انحراف‌ها می‌داند. فقط با آنچه شاعر شهیر و دلیر عصر او دعبل بن علی خزائی سروده قناعت می‌کند. دعبل خزاعی به روایت ابوالفرج اصفهانی در اغانی سخنی در هجو متوکل دارد که متنش این است: و لست بقائل قذعا و لکن لامر ما تعبدك العبید «اغانی ابوالفرج اصفهانی - جلد هجدهم - قسمت اول صفحه‌ی نود و پنج»: حدثنی محمد جریر قال انشدنی عبدالله بن یعقوب هذا البیت وحده لدعبل بهجوا به المتوکل و ما سمعت له غیره فیه قال یرمیه فی هذا البیت بالابنه. دعبل خزاعی راز نفوذ شدید ترك‌ها را در حکومت متوکل این بیماری قبیح می‌داند که خلیفه را با طاعت از غلامان ترك واداشته بود. و حتی به قول دعبل «بندگان ترك» خلیفه را به بندگی خود را آورده بودند. دعبل خزاعی در این شعر می‌گوید: [صفحه ۱۷۸] من ناسزاگو نیستم. ولی برای یك (مطلب ناگفتنی) بندگان ترك تو را به بندگی کشیدند. محمد بن جعفر (منتصر) که ولیعهد متوکل بود در ماه شوال سال دویست و چهل و هفت هجرت با دست همین ترك‌ها (وصیف) و (بغا) نیمه شب وی را با فتح بن خاقان و ریزش به قتل رسانید. البته میان متول و منتصر در عین اینکه پدر و پسر و خلیفه و ولیعهد بودند روی مسائل سیاسی رابطه‌ی روشنی نبود حتی متوکل تصمیم گرفته بود منتصر را از ولایت عهد بردارد و پسر دیگرش (محمد معتز) را نصب کند ولی باید دانست اساس کدورت و انزجار و نفرت این پسر از پدرش فساد اخلاقی و انحراف ننگین جنسی او بود. متوکل جعفر با امام دهم و معصوم دوازدهم اسلام ابوالحسن علی بن محمد صلوات الله علیهما همعصر بود و همین متوکل امام را از مدینه به سر من را انتقال داده بود.

انتقال امام

در میان خلفای آل عباس این روش به اقتضای سیاست دولت‌هایشان باب شده بود. و هر کدام به تبعید و (حبس محترم) جمعی از سرشناسان و بزرگان اقوام اقدام کرده بودند. درباره‌ی ائمه‌ی اطهار اسلام این روش ظالمانه به صورتهای گوناگون صورت گرفته بود. امام ابوعبدالله جعفر صادق در عهد منصور دوانیق چند بار از مدینه به بغداد تبعید شد و تحت نظر قرار گرفت. امام هفتم ما موسی بن جعفر صلوات الله علیه پس از چند بار تبعید یکباره به حبس هارون افتاد و پس از سه سال که در زندان بسر برد در [صفحه ۱۷۹] همان زندان از جهان رحلت کرد. امام علی بن موسی الرضا سلام الله علیه به عنوان ولایت عهد از مدینه به مرو رفت و پسرش امام جواد نیز در حکومت معتصم از وطن خود به بغداد انتقال یافت تا تحت نظر خلیفه زندگانی کند و وقتی نوبت امامت به امام علی النقی افتاد جعفر متوکل هم بنا به روش آباء خود تصمیم گرفت امام دهم امامیه را تبعید کند. هر چند که از جانب او خاطری آسوده داشت. جعفر متوکل می‌خواست از عم خود عبدالله مأمون در این سیاست اقتدا کند ولی این اقتدا به صورت تقلید ناقص و بیهوده‌ای درآمد چنان که خواهیم دید. در سال دویست و چهل و سه هجرت. عبدالله بن محمد هاشمی والی مدینه بود. محبوبیت امام هادی در میان مردم والی مدینه را به تشویش انداخت و بعید نیست که این مرد برای خودشیرینی و تحصیل وجهه‌ی سیاسی طی گزارش اوضاع جاری خلیفه را از مقام اجتماعی امام ترسانیده باشد. و از طرفی هم جعفر متوکل دوست می‌داشت همچون اجداد خود به آزار بنی‌فاطمه بپردازد دستور داد ابراهیم بن عباس مأمون نامه‌ای بدین انشابه امام هادی بفرستد: بسم الله الرحمن الرحیم. اما بعد فان امیرالمومنین عارف بقدرك و قرابتك و ما یوجب لحقك و فی اهل بیتك ما یصلح الله به حالك و حالهم و یثبت به عزك و یدخل الامن علیك و علیهم. یبتغی و یثب به عزك و یدخل الامن علیك و علیهم. یبتغی بذلك رضی ربه و اداء ما افترض علیه فیك و فیهم و قد رأی امیرالمومنین صرف عبدالله بن محمد عما كان یتولاه من الحرب و الصلواه بمدینه الرسول. متوکل با امام هادی از محبت و ارادت خود شرح بلیغی سخن [صفحه ۱۸۰] می‌گوید و وعده می‌دهد که عبدالله بن محمد هاشمی را از حکومت مدینه بردارد و گزارشی را که او بر ضد امام هادی فرستاده بود تکذیب و تشییع می‌کند و محمد بن فضل را به جای او منصوب می‌دارد و بعد با این لحن از هادی می‌خواهد که امام از مدینه به «عسکر» تشریف فرما شود. و امیرالمومنین مشتاق الیك یحب احداث العهد بك و النضر الییك فان نشطت لزیارته و المقام قبله نزحل اذا داشت و تنزل اذا شئت، و ان احببت ان یکون یحی بن هرثمه مولی امیرالمومنین و من معه من الجند یرحلون و یسیرون بسیرك فالامرنی فی ذلك الیك. در این قسمت از نامه‌ی خود جعفر متوکل از اشتیاق خود به دیدار سخن می‌گوید و می‌نویسد: - در هر زمان که نشاط دیدار خلیفه را در خود احساس کرده‌اید به سوی سامرا عزیمت کنید و اگر دوست بدارید یحیی بن هرثمه با سربازانی که تحت فرمان دارد همراه شما بسیج کند و در موازات مسیر شما راه بپیماید. با شما فرود بیاید و با شما بر مرکب برنشیند. یحیی بن هرثمه همه جا در اختیار شماست. ما به یحیی فرمان فرستاده‌ایم که در التزام رکاب شما به سوی عراق سفر کند. معهذا به درگاه خدا استخاره کنید و به سوی امیرالمومنین کوچ کنید. این مسلم است که امیرالمومنین آنچه نسبت به شما لطف و مرحمت دارد نسبت به هیچ یک از افراد خانواده‌ی خلافت و اعیان مملکت ندارد. و السلام علیك و رحمته الله و برکاته کتب ابراهیم بن العباس فی شهر جمادی الاخر من سنهٔ ثلاث و اربعین و ماتین. این نامه را ابراهیم بن عباس در ماه جمادی الثانی سال دویست و چهل و سه نگاشته است. حاجتی به توضیح نیست که این نامه با همه حلاوت در عبارت [صفحه ۱۸۱] و لطف در معنی بوی تهدید می‌دهد و بیش و کم از دخالت امام ابوالحسن هادی در اوضاع سیاسی حکایت می‌کند و آمیخته با کنایه و ابهام این سفر را یک سفر جبری می‌نمایاند. امام ابوالحسن علی النقی علیه‌السلام خواه و ناخواه مدینه را به قصد سامرا ترک فرمود. البته با همان تشریفات و احترامات که متوکل وعده داده بود این سفر برگذار شد اما هنگامی که موکب امام هادی به شهر سامرا رسید متوکل دستور داد خاندان رسالت را «به بهانه اینکه

هنوز قصر مناسبی جهت اقامت امام تهیه ندیده‌انـد (در خان الصعالیک) فرود آوردنـد. (خان الصـعالیک) همانطور که از لغتش پیـداست (خانه‌ی گـدایان) جای محترم و مجللی نبود. هر چنـد اقامت امام در آنجا بیش از دو سه روز به طول نکشـید که به خانه‌ی آبرومند و آبادی نقل مکان کردند ولی این نخستین ضـربه‌ای بود که متوکل بر شخصیت امام هادی فرود آورده بود. سیاستمدارها و مردم سـنگین فکر و آنان که شخصـیت‌ها را بر ملاک مادیات می‌سنجند سودها و زیان‌های زندگی را در سود و زیان مادی انحصار می‌دهنـد. و مطلقا به معنویات و مقام روحی اشـخاص نمی‌اندیشـند. متوکل که در محیط حیات خود جز قصـر و تخت و تاج و امر و نهی برجسـتگی دیگری نمی‌دیـد برجسـتگی‌های حیـات خود را منحصـر به همین چیزها می‌دانست و بنابراین ضـربتی که یک چنین انسـان می‌خواست به امـام ابوالحسن هـادی علیه‌السـلام فرود بیـاورد جـا دادنش در خان الصـعالیک بود. متوکل با چنین کردار خود خیال کرده بود که پسر رسول اکرم را سـخت کوبیده و مقام شامخ او را در هم شکسـته یا دست کم از اوج [صفحه ۱۸۲] اعلایش فرود آورده اسـت ولی اگر جعفر متوکـل می‌دانسـت و متوکل‌هـای دیگر جهـان می‌توانسـتند بداننـد ملاـک اعتبـار انسـان در محیط انسـانیت چیست هرگز در مبارزه‌های زنـدگی بـدین کردارهای کودکانه نمی‌پرداختنـد. متوکل انسانی مریض بود (سادیک) بود. از آزار مردم دل خوش می‌داشت. معروف است که این خلیفه در محافـل مستی و شادی خود ناگهان خوش می‌کرد که عقرب و رطیل به جان همنشینان خود بیندازد و حتی حکایت می‌کنند که این جعفر متوکل احیانا هوس می‌کرد شیر یا ببر گرسنه‌ای را از باغ وحش او به بارگـاهش راه بدهنـد تـا از تماشای هراس و وحشت مردم در برابر این جانور درنـده عطش مردم آزاری او فرونشـیند. داسـتان جسارتهـا و گسـتاخی‌های این موجود مریض منحرف نسبت به قبور مطهره‌ی شـهدای کربلا بر سـر زبانهاست. وی از این اقـدام‌های احمقانه هدفی جز ارضای مرض منحوس خود نداشت زیرا پیداست که هدفی از اینگونه کردار منظورش نبود. و با این ترتیب بر امام همام ابوالحسن هادی علیه‌السـلام در سامرا بسـیار سخت می‌گذشت. جعفر متوکل به بستر بیماری افتاده بود. بیماریش ورمی بود که در گلویش پدیـدار شـده بود. اطبای پایتخت از عهده‌ی درمان این ورم خفه کننده برنمی‌آمدند. فتح بن خاقان وزیر مشاور محرم او پیشـنهاد کرد که از فکر این مرد (یعنی علی بن محمـد علیهماالسـلام) نیز اسـتفاده کننـد. گفته شـد وقتی طبیب‌های شـهر از عهـده‌ی علاجش برنیاینـد ابوالحسن چه چاره‌ای تواند کرد. [صـفحه ۱۸۳] فتح بن خاقان اصـرار ورزید. از امام دسـتوری خواسـتند. امام هم دسـتوری فرمود. به مشیت پروردگار آن دسـتور اثر بخش از کار درآمد و متوکل شفا یافت. مادرش «سیده‌ی شجاع» نذر کرده بود که اگر متوکـل از این بلاـ رهـائی یابـد مبلغ هنگفـتی به امـام تقـدیم بـدارد. و چون این نـذر برآورده شـد او هم کیسه‌ای سـرشار از سکه‌هـای طلا به حضور امام فرسـتاد. در همان هنگام بنا به سـعایت (بطحائی) متوکل فرمان داد نیمه شب در خانه‌ی امام به جسـتجو بپردازنـد چون بطـائی گفته بود: ابوالحسن علی بن محمـد در خانه‌ی خود پولها و اسـلحه ذخیره کرده تا بر ضـد خلیفه نهضت کنـد. هنگامی که به جسـتجوی آن خانه آمدند جز همان کیسه موم و مهر شده که مادر خلیفه فرسـتاده بود پولی نیافتند. متوکل از مادرش ماجرا را پرسـید. او هم جواب داد که من این سـکه‌ها را به خاطر تو نـذر کرده‌ام و چون نذر برآورده شد برای ابوالحسن علیه‌السـلام فرسـتادم. متوکـل بر آن کیسه مبلغی سـکه افزود و دوباره به حضور امام پس فرسـتاد. و بایـد دانست این نخستین بار نبود که خانه‌ی امـام هـادی در سـامرا مورد تفتیش و بـازجوئی عمـال متوکـل قرار گرفت. نیمه شب. در بحبوحه‌ی مستی امام علی النقی را به محفل عیش نوش خود دعوت کرد. امام هم ناگزیر این دعوت را پذیرفت. متوکل که مست مست بود مقدم امام را گرامی شـمرد. دسـتش را گرفت و در کنار خود بر سریر سلطنتی جایش داد و بعد جام شراب خود را جلوی امام گرفت و به خیال خود بزرگترین احترامات [صفحه ۱۸۴] را دربـاره‌ی این مهمان نازنین بکار برد. امام با سادگی و صـراحت فرمود: و الله ما تخامر لحمی و دمی قط فاعفنی. به خدا هنوز گوشت و خون من با شـراب نیامیخته. مرا معاف بدار متوکل جام شـراب را خود سـر کشید و آن وقت گفت: - پس برای من چند بیت شـعر انشاد کن. امام علی النقی علیه‌السلام از انشاد شعر هم معذرت خواست: انی قلیل الروایه للشعر -. متوکل این عذر را نپذیرفت. - ممکن نیست. در این هنگام امام ابوالحسن علی النقی این قطعه را انشاد و انشاد کرد: با تو اعلی قلل الاجبال تحرسـهم

غلب الرجال فما اغنتهم القلل بر قله‌های بلنـد خانه کردنـد و نگهبانشان مردان دلاور بودند ولی آنان را سودی نداشت و اسـتنزلو بعد عز من معاقلهم و اسکنوا اخضـر أیا بئس ما نزلوا و از آن علو و عزت فرودشان آوردنـد و به دل گورشان سپردند چه بدبخت بودند. نـاداهم صـارخ من بعـد دفنهم این الاسـاور و التیجـان و الحلـل بر گورشـان فریادی چنین غریو انـداخت که آن دسـتبندها و تاجها و زینت‌ها چه شدند این الوجوه التی کانت منعمته من دونها تضـرب الاستار و الکلل [صفحه ۱۸۵] آن چهره‌های ناز پرورده چه شدند که در پس پرده‌هـای ناز و نعمت پنهان بودنـد فافصـح القبر عنهم حین سائله تلک الوجوه علیها الـدود تنتقل خاک گور آشـکارا در پاسـخ این فریـاد گفت اکنون بر آن چهره‌های ناز پرور کرم‌های قبر می‌غلطنـد قـد طال ما اکلوا دهرا و ما شـربوا فاصـبحوا بعـد طول الـدهر قـداکلوا روزگـاری بود که اینـان دنیا همی خوردنـد و اکنون نوبت به دنیا رسـیده که آنان را به خود آن محفل عیش و نوش یکباره به مجلس وعظ و نصـیحت عوض شد. متوکل به سختی گریه کرد. ندیمانش نیز اشک ریختند. سخن اثربخش امام ابوالحسن علیه‌السـلام هیجان شدیـدی پای آن سـفره‌ی شـراب درانداخت. متوکل با خضوع و شکسـتگی آشـکاری از امام معذرت خواست و آنچنان که وی را فراخوانده بود با همان احترام و تجلیل دوباره به خانه‌اش بازگردانید. معهذا این مرد به سـختی اصرار می‌ورزید که امام علی النقی را از اوج تقوی و پرهیزش به پائین بکشد. شرابش بدهد. مستش کند. شخصیت اجتماعی و عصمت امامتش را درهم بشـکند. بالاـخره یـک روز گفت: ویحکم قـدا اعیـانی امر ابن‌الرضـا. این «ابن‌الرضـا» بیچـاره‌ام کرده. زیرا در برابر این همه اصـرار و لجاجت من مقاومت می‌کند و لب به جام نمی‌زند. [صـفحه ۱۸۶] چه کنم که شـرابش بدهم؟ گفته شد یا امیرالمؤمنین اگر علی بن محمد ابن الرضا شراب نمی‌خورد برادرش موسی بن محمد که او هم معروف به «ابن‌الرضا» است مردی شرابخواره و زن باره و هرزه و آلوده است. فهذا اخوه موسـی قصاف غراف یأکل و یشـرب و یعشق و یتخالع موسـی را به اینجا دعوت کن. شـرابش بده. مسـتش کن. مردم که «ابن‌الرضا» شراب خورده و مست کرده. دیگر چه می‌دانند «ابن الرضا» علی بن محمد است یا موسی بن محمد. متوکل این پیشنهاد را پذیرفت خیلی خوشحال شد و به والی مدینه فرمان داد که موسی بن محمد را با احترام به سامرا بفرستد. به عرض امام علی النقی رسـید که جعفر متوکل از برادرش موسـی دعوت کرده و وی را به سامرا فراخوانده است. امام به راز این جریان پی برد و در آن روز که موسـی بن محمد از راه می‌رسـید امام ابوالحسن به «قنطره‌ی و صـیف» آنجا که عادتا از سفر کردگان پیشواز می‌کنند تشـریف برد و در آنجا برادرش را استقبال کرد. گروهی از رجال و قضات و امرای سپاه هم به دستور متوکل از موسی استقبال کرده بودند. امام علی النقی برادرش را به گوشه‌ای برد و فرمود: - میدانی چیست؟ موسی بی‌خبر نبوده معهذا گفت: - مگر چه خبر است؟ - متوکل تو را به خاطر منادمت و شرکت در محافل شراب دعوت کرده و می‌خواهد بدین ترتیب شخصیت تو و شرف خانواده‌ی تو را در هم بشـکند. از تو خواهش می‌کنم برادرم که در محضـر او به شـرابخواری اعتراف مکن و لب به جام شـراب میالای. اتق الله یا اخی ان یرتکب محضورا [صـفحه ۱۸۷] بپرهیز. از خـدا بترس و دامن به گناه آلوده مساز موسـی با صـراحت جواب داد: - برای من مقدور نیست این خواهش را بپذیرم. امام اصـرار فرمود بر الحاح و التماس افزود. ولی موسی جز انکار و اعراض جوابی نداد. تا آنجا که امـام علی النقی علیه‌السـلام در حقش نفرین کرد. امـا ان المجلس الـذی تریـد الاجتمـاع معه علیه لاـ تجتمع علیه انت و هو ابـدا. امیدوارم در یک چنین محفلی تو و او کنار هم ننشـینید. موسـی بن محمد «که گفته می‌شود همین موسـی مبرقع مدفون در قم است» سه سال آزگار همه روزه برای دیدار متوکل به کاخ او می‌رفت و سـرانجام نتوانست وی را ببیند. یک روز به او جواب می‌دادند که امیرالمومنین بیمـار است. یک روز می‌گفتنـد مست است. و روز دیگر به حل عقـد امور کشور سـرگرم است و فرصت می خوارگی ندارد. تا بالاخره متوکل به دست غلامان ترک. همان قوم که به قول دعبل بر او سیـادت و سـلطنت می‌کردند به قتل رسید. جعفر بن ابراهیم متوکل در ماه شوال سال دویست و چهل و هفت هجرت با چهل سال عمر و پانزده سال سلطنت و دریا دریا گناه و آلوده‌گی و انحراف زیر شمشیر (بغای صـغیر) که از امرای ترک بود و غلامانش ریز ریز شد. او و فتح بن خاقان هر دو در حال مستی به خون کشـیده شدند. البته این ترور با اطلاع و حتی به دسـتور پسـرش محمد منتصـر که از بهترین شخصـیت‌های آل عباس شـمرده می‌شود

صورت گرفت. [صفحه ۱۸۸] و همین محمد منتصر پس از قتل متوکل بر سریر خلافت نشست ولی این سریر بیش از ششماه به وی وفا نکرد. محمد منتصر در بیست و شش سالگی در ماه ربیع الاول سال دویست و چهل و هشت هجری مسموما از جهان رفت و جای خود را به احمد مستعین پسر معتصم سپرد. مستعین که دوازدهمین خلیفه عباسی است مردی عاطل و باطل و شهوتران و زن باز بیش نبود. دو سال بر ملت اسلام حکومت کرد و پس از دو سال تحت فشار ترک‌ها که غیر مستقیم زمام امور را به مشت داشتند از خلافت کناره گرفت و سریر و منبر را به محمد متعز که پسر متوکل بود واگذاشت. متعز هم خلیفه‌ی مخلوع را به زندان انداخت و در انتهای نه ماه زجر و حبس دستور داد از سامرا وی را به «واسط» ببرند. حاکم واسط به فرمان محرمانه‌ی محمد متعز سر از تن مستعین جدا کرد و برای خلیفه‌اش فرستاد. احمد مستعین که دو سال و نه ماه خلافت کرد به هنگام مرگ مردی سی و یک ساله بود. ولی بعد از مستعین این تخت و بخت بر متعز هم مبارک نماند. محمد متعز هم نتوانست از دست‌های ترک‌های خلیفه‌ساز جان بدر ببرد. ترک‌ها به استعفا وادارش کردند. صالح بن وصیف که حاجبش بود وی را باز جر و زار کشت. به این توضیح که جبرا به حلقش آب نمک ریخت و در حماء حبسش کرد تا از تشنگی جان داد. این محمد هنگام مرگ جوانی بیست و سه ساله بود. [صفحه ۱۸۹] بسیار خوشگل بود. مدت خلافتش را چهار سال و ششماه ضبط کرده‌اند. به دنبال مستعین نوبت این مسخره بازی دردناک که نامش را خلافت گذاشته بودند به مهتدی رسید. اسمش جعفر بود. پسر هارون واثق یعنی برادر زاده‌ی متوکل بود. جعفر مهتدی جای پسر عم خود متعز را گرفت. این مرد به خیال خود سعی می‌کرد نقش عمر بن عبدالعزیز را در میان آل عباس بازی کند ولی نتوانست فکر کند که این ترک‌های میمون باز با او هم بازی خواهند کرد. جعفر مهتدی با دست ترک‌ها بر سریر سلطنت نشست و بابک ترک را به جرم انحراف و مظالمی که داشت به قتل رسانید. قتل بابک ترک‌ها را بر ضد وی به هیجان انداخت. ترک‌ها نهضت کردند. جعفر هم برای دفاع بسیج لشگر کرد. ولی از دست ترک‌ها شکست خورد. به خانه‌ی محمد بن یزداد پناه برد. در آنجا دستگیرش کردند. دستهایش را بستند و از چپ و راست به چهره‌اش سیلی می‌نواختند و می‌گفتند: - استعفا کن. استعفا کن. و او به تقلید از عثمان بن عفان می‌گفت: - این جامه را خدا به تنم پوشانیده و من از تنم درش نخواهم آورد آن جامه را خدا «؟» به تنش پوشانیده بود؟ یا ترکها؟ ولی ترکهای وحشی و خشمناک بر عجز و لابه‌ی این «امیرالمومنین ترک ساخته» رحم نکردند و او را خوابانیدند و آلت مردانه‌اش را آنقدر زیر لگد فشردند که با این ترتیب فجیع به قتلش رسانیدند. وی در آن هنگام که زیر پای ترکها لگدمال می‌شد مردی سی و [صفحه ۱۹۰] هفت ساله بود. فقط یازده ماه خلافت کرده بود. خلفای بنی‌عباس همچون هوام و حشرات در دست ترکها کشته می‌شدند و در عین حال خودشان را امیرالمومنین و خلیفه‌ی رسول الله می‌نامیدند و گمان می‌کردند جامه‌ی خلافت را خداوند متعال به اندامشان پوشانیده است. احیانا در میان این قوم بدبخت دانه دانه آدمی پیدا می‌شد که مهلت بیشتری داشته باشد و از تخت و تاج خود نهره‌ی بیشتری ببرد. مثلا احمد معتمد که پس از جعفر مهتدی به خلافت رسید توانست بیست و سه سال شراب بخورد و کیف کند و به قول خود خلافت کند اما این معتمد فقط اسما خلیفه بود. فقط خلیفه‌ای بود که می‌توانست تا دلش می‌خواهد شراب بنوشد. احمد معتمد در سال دویست و هفتاد دو هجرت به ماه شوال روزی هوس کرد که توی قایق بنشیند و بر شط فرات گردش کند. این مرد در آن روز آن قدر شراب نوشید که در پای بساط عیش و نوش خود میان همان قایق جان سپرد. گفته می‌شود که امام هادی در خلافت معتمد از این جهان به علیین اعلی رحلت فرمود. در ماه رجب سال دویست و پنجاه و چهار هجرت امام ابوالحسن ثالث علی بن محمد النقی صلوات الله و سلامه علیه در سامرا از این جهان به علیین اعلی رحلت کرد. امام علی النقی به هنگام رحلت چهار پسر و یک دختر داشت. پسرانش. ۱- ابومحمد الحسن العسکری صلوات الله علیه که امام یازدهم امت و معصوم سیزدهم اسلام است. ۲- حسین بن علی. [صفحه ۱۹۱] ۳- محمد بن علی ۴- جعفر بن علی که به جعفر کذاب مشهور است. و دخترش عایشه نامیده می‌شد. از دختر امام نقی علیه‌السلام عنوانی تاریخی در دست نیست. عمر مقدس و مطهرش در چهل و دو سالگی به ماه رجب سال دویست و پنجاه و چهار به پایان رسید. صلی الله علیک

و علی ابائک و ابنائک المعصومین یا ابا الحسن یا علی بن محمد ایها النقی الهادی و سلم.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹